

Murji'ah and Legitimacy of the Umayyads

Shaban Ali Bidaki^{*}, Muhammad Sepehri^{}**

Mahmood Seyyed^{*}**

Abstract

The Murji'ah was one of the political-intellectual groups that in the first century of Islam, by avoiding judging the beliefs and positions of the active factions in the field of politics and society, entered the arena of existence in the turbulent Muslim society. It seems that the dual function of the Murji'ah in history - compromise and confrontation with the government - and consequently the two-sided judgment about them, the duality in their thought and, better, the ambiguous nature of the word Murji'ah and its specific definition of faith, that is, the two main pillars of reference thinking go back. For this reason, the term Murji'ah has been used for a range of different intellectual and political currents and sometimes contradictions, and even in the case of Kharijites and Shiites. The central issue of the present study is what the type of confrontation and reaction of the Murji'ah difference in compromising and confronting the Umayyads was? The aim of this study is to show how the Umayyads used this dual Murji'ah approach to legitimize themselves. This research has been organized with a critical approach to previous research and with a descriptive-analytical view.

Keywords: Murji'ah, Khawarij, Umayyads, Qadriya, Battle of Siffin.

* PhD Student in Islamic History, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran,
alibidaki0@gmail.com

** Professor, Department of History, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran
(Corresponding Author), sepehran55@gmail.com

*** Professor, Department of History, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran,
m-seyed-history@iiu.ac.ir

Date received: 21/10/2021, Date of acceptance: 26/01/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

امویان در بستر مشروعیت‌دهی مرجئه^۱

شعبان‌علی بیدکی*

محمد سپهری**، محمود سید***

چکیده

فرقه مرجئه از جمله گروه‌های سیاسی-فکری بود که در نخستین سده اسلامی با پرهیز از قضاوت در خصوص عقاید و مواضع جناح‌های فعال در میدان سیاست و اجتماع، در جامعه پرتلاطم مسلمانی، پا به عرصه وجود گذاشت. چنین به نظر می‌رسد که عملکرد دوگانه مرجئه در تاریخ-سازش و مقابله با حکومت-و به تبع آن داوری دوسویه درباره ایشان به دوگانگی موجود در اندیشه آنان و به تعبیر بهتر ماهیت دوپهلوی کلمه ارجاء و تعریف خاص آن از ایمان، یعنی دو رکن اصلی تفکر مرجئه، بازمی‌گردد. از همین رو، اصطلاح مرجئه برای طیفی از جریان‌های گوناگون فکری، سیاسی، و گاه متضاد و حتی درمورد خوارج و شیعه به کار رفته است. مسئله محوری پژوهش حاضر این است که نوع مواجهه و واکنش فرق مرجئه در سازش و مقابله با امویان چگونه بوده است؟ هدف پژوهش پیش‌رو آن است که نشان دهد امویان از این رویکرد دوگانه مرجئه چگونه در جهت مشروعیت‌یابی خود بهره‌برداری کردند. این پژوهش با رویکردی انتقادی به پژوهش‌های پیشین و با نگاه توصیفی-تحلیلی سامان یافته است.

کلیدواژه‌ها: مرجئه، خوارج، امویان، قدریه، جنگ صفین.

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، alibidaki0@gmail.com

** استاد گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی (نویسنده مسئول)،

sepehran55@gmail.com

*** استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، m-seyed-history@iiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۶



۱. مقدمه

مرجئه، به‌عنوان یکی از فرق اسلامی، براساس اوضاع و احوال حاکم بر جامعه اسلامی ظهور کرد. این تفکر ابتدا با پرهیز از داوری درباره صحابه پیامبر (ص) راجع به مسئله جانشینی ایشان نخستین پایه‌های عقیدتی‌اش را بنیان نهاد. هرچند ابتدای ظهور این فرقه با مسائل سیاسی گره خورده بود، به تدریج و با گذشت زمان، تعالیم ابتدایی‌اش وارد مباحث کلامی و دینی شد؛ تفکراتی که به جدایی ایمان از عمل اشخاص قائل شد. در بررسی عوامل شکل‌گیری اندیشه ارجاء، محققان عوامل متعددی را مطرح کرده‌اند. نخستین‌بار عنوان مرجئه به کسانی اطلاق شد که در ابتدای امر با علی (ع) بودند، اما پس از شهادت وی گرد معاویه جمع شدند، مانند برخی از اصحاب جمل و غیره، از آن‌رو به مرجئه معروف شدند. آنان می‌گفتند همه مسلمانان صرفاً با اقرار ظاهری به ایمان مؤمن به حساب می‌آیند و برای همه آن‌ها به بخشش امید داشتند (امین ۲۰۰۷: ۲۴۹).

چنین اندیشه‌ای می‌توانست پی‌آمدهای مختلفی را برای جامعه داشته باشد؛ نخست این‌که از یک سو باعث ترویج رکورد و بی‌تفاوتی در برابر جریان‌های حق و باطل شود، زیرا هنگامی که قضاوت درباره علی (ع) و عثمان یا معاویه به خدا و روز قیامت واگذار می‌شد، دیگر انگیزه‌ای برای حمایت از یکی از آنان باقی نمی‌ماند. دوم آن‌که چنین فکر و اندیشه‌ای موجب بهره‌برداری سوء حاکمان جور و در رأس آن‌ها سیاست‌مدارانی چون امویان می‌شد (گلدزیهر ۱۳۵۷: ۷۶).

ازسویی، معاویه در جایگاه بنیان‌گذار حکومت اموی از همان ابتدا بر این مرام بود. لذا، ابن‌ابی‌الحدید آورده است: «معاویه تظاهر به جبر و ارجاء می‌کرد» (ابن‌ابی‌الحدید ۱۹۶۷: ج ۱، ۳۴۰). قاضی عبدالجبار نیز می‌نویسد:

چون معاویه حکومت را به دست گرفت و دید مردم فرمان او را اجرا نمی‌کنند و حاجتی بر آن‌ها ندارد رأی جبر و ارجاء را پیش کشید و گفت اگر پروردگارم مرا برای حکومت شایسته نمی‌دید، آن را به دامن من وانمی‌گذاشت و چنان‌چه این وضعیتی که ما بر آن هستیم موردپسند خدا نبود، آن را تغییر می‌داد (همدانی ۱۹۷۴: ۱۴۳).

در این‌جا ذکر این نکته ضروری است که این پژوهش رویکردی انتقادی به پژوهش‌های پیشین دارد. از این‌رو، بایستی میان وابستگی همه مرجئه به بنی‌امیه و تأثیرات منفی اندیشه ارجاء در جامعه اسلامی که در نوشته‌های محققان قبلی بازتاب یافته است

تفاوت قائل شد. تأثیرات منفی اندیشهٔ ارجاء در جامعه و بهره‌برداری سوء حاکمان اموی انکارناپذیر است، اما در این‌که آیا همهٔ مرجئه گروهی وابسته به بنی‌امیه بوده‌اند بایستی قدری تردید کرد. درست است که وقتی آنان قدرت را با حق برابر دانستند و مخالفت با حکومت اسلامی را مشروع ندانستند و از سوی دیگر هر مسلمانی را سزاوار حاکمیت تلقی کردند، عملاً موجب هم‌سازی قشر عظیمی از مردم با حاکمان اموی شدند و در نتیجه توانستند در منزوی کردن جامعه از دخالت در امور سیاسی مؤثر واقع شوند، اما استناد به این تفکر نتایج متفاوت دیگری نیز در پی داشت، که گاه به رویارویی ایشان و امویان می‌انجامید. بنابراین، مهم‌ترین مسئلهٔ این پژوهش تبیین رویکرد دوگانه در رفتار و منش مرجئه و چگونگی بهره‌برداری امویان از آن در جهت مشروعیت‌دهی به اقدامات خود است که با روش توصیفی - تحلیلی صورت می‌گیرد.

۲. پیشینهٔ پژوهش

در سال‌های اخیر، پژوهش‌هایی درمورد مرجئه صورت گرفته که نقد آن‌ها برای فهم نقاط قوت و ضعف تحقیقات انجام‌شده در این زمینه ضروری است. با این‌که هریک از این پژوهش‌ها در نوع خود ارزنده‌اند، نمی‌توان از کمبودهای آن‌ها غفلت کرد؛ کمبودهایی که ضرورت تحقیق را در این زمینه باعث شده است. از پژوهش‌هایی که در سال‌های اخیر درباب مرجئه صورت گرفته است، تحقیقات مادلونگ است که در چندین مقاله انتشار یافته است. یکی از آنان مقاله‌ای با عنوان «مرجیان و سنت‌گرایی اهل تسنن» است که در کتاب *فرقه‌های اسلامی* به چاپ رسیده است. پژوهش دیگر پرفسور مادلونگ در این باب مقاله‌ای با عنوان «نخستین مرجئه در خراسان و ماوراءالنهر و انتشار مذهب حنفی» است که در کتابی با عنوان *فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه* به چاپ رسیده است. ایشان در این بخش از کتاب خود به بررسی ابعادی از فعالیت مرجئه در شرق خراسان می‌پردازد و به تحلیل شرحی می‌پردازد که طبری در تاریخ خود از پیکار مرجئه به پشتیبانی نو مسلمانان در سال صد هجری قمری آورده است. مؤلف در این پژوهش، علاوه بر ذکر دو قیام ابو‌صیدا و حارث، به قیام ابومسلم نیز اشاره دارد، لیکن با بیان این قیام اطلاعات درخوری دربارهٔ مرجئه شرکت‌کننده در آن نمی‌توان به دست آورد. در واقع، نقص عمدهٔ پژوهش‌های مادلونگ در این دو اثر نداشتن تحلیل است.

پژوهش دیگر کتابی با عنوان تاریخ شیعه و علل سقوط بنی‌امیه است که به قلم مستشرق آلمانی، فان فلوتن، تألیف شده است. همان‌گونه که از نام کتاب پیداست، مؤلف در این اثر خود به عوامل سقوط بنی‌امیه و راز موفقیت بنی‌عباس پرداخته است. بایستی خاطر نشان کرد که دیدی که فلوتن در کتاب خود دربارهٔ مرجئه دارد با دید حاضر دربارهٔ مرجئه هم‌سانی دارد، ولیکن ایشان به مرجئه تنها در ضمن شورش حارث اشاره می‌کند، بدون این‌که هیچ‌گونه پیش‌زمینه‌ای دربارهٔ این گروه ارائه دهد، و بیان می‌کند که آنان که بودند؟ چگونه به وجود آمدند؟، اندیشهٔ کلامی - سیاسی آنان چه بود؟، یا به دسته‌جات آنان اشاره می‌کند. در واقع، هدف اصلی فلوتن در این بخش پرداختن به مرجئه، به‌عنوان یکی از جریان‌های فکری آن زمان، نیست. به همین دلیل نیز، به‌صورت کاملاً مختصر و گذرا به آنان اشاره می‌کند. باین‌حال، تحلیلی که در مورد مرجئه خراسان و قیام حارث دارد، در نوع خود ارزنده است. یکی دیگر از تحقیقات انجام‌شده دربارهٔ مرجئه تحقیقات احمد امین در کتاب‌های ضحی‌الاسلام و فجر الاسلام است. ترجمهٔ فارسی این دو اثر با عنوان پرتو اسلام به چاپ رسیده است.

امین در هر دو اثر مرجئه را گروهی هم‌سو و هم‌ساز با بنی‌امیه معرفی می‌کند که مهم‌ترین نظریه‌شان تفکیک عمل از ایمان بوده است. اندکی دقت دربارهٔ محتوای کتاب مشخص می‌کند که مؤلف تنها به آرای مرجئه خالص پرداخته است، بدون این‌که اشاره‌ای به دیگر دسته‌جات مرجئه یا آرای آنان داشته باشد. همین یک‌سونگری دربارهٔ این فرقه باعث دست‌نیافتن به قضاوت صحیح دربارهٔ ایشان شده است و ضرورت تحقیق مستقلی را موجب می‌شود.

مرجئه، تاریخ و اندیشه، تألیف رسول جعفریان، از دیگر آثار خوب در این خصوص است. در این اثر، سعی محقق بر این است که تاریخچه‌ای از این فرقه، طراحان آن، و اندیشه‌های ایشان اعم از کلامی و سیاسی ارائه دهد. لذا سعی می‌کند که با بحث از اندیشه‌های اولین کسانی که دربارهٔ ارجاء صحبت کرده‌اند، به ارزیابی اولین حرکت‌های رسمی مرجئه بپردازد و از این طریق خواننده را متوجه اصولی سازد که اولین مرجئه مطرح کرده‌اند. نقص عمده و چشم‌گیر در این اثر این است که مؤلف در تمام طول کار در پی اثبات ضدیت مرجئه با امویان بوده و در بیان این مطلب دچار افراط و زیاده‌روی شده است. وی مرجئه را گروهی معرفی می‌کند که از اساس با دولت اموی تعارض داشته‌اند و با وجود این همه تأکید در تقابل مرجئه با امویان به علت این رویکرد نپرداخته و تحلیلی

در این باره ارائه نکرده است. وی در تمام اثر خود به دنبال یافتن شواهد برای ضدیت مرجئه با امویان است.

از دیگر پژوهش‌های جدید که در قالب مقالات در فصل‌نامه‌های مختلف منتشر شده‌اند، می‌توان به مقاله «مرجئه»، نوشته پروین گودرزی، اشاره کرد. محقق، در این مقاله بدون در نظر داشتن ویژگی خاصی از مرجئه، کلیت این جریان را در تاریخ مورد توصیف قرار داده است. «مرجئه؛ علل و عوامل پیدایش و گرایش به آن» نوشته علی غلامی دهقی است که در آن تلاش کرده است، با استناد به منابع تاریخی، خاستگاه تاریخی مرجئه را در تحولات تاریخی صدر اسلام شناسایی کند. نویسنده در این خصوص به بررسی مؤلفه‌های درون‌دینی و برون‌دینی‌ای اشاره کرده است که در شکل‌گیری این جریان نقش داشته‌اند. «مقارنت افکاری مرجئه و سکولاریسم»، نوشته حمید محمودی، از دیگر آثار جدید در این خصوص است. آنچه این مقاله در پی آن است نشان‌دادن برخی هم‌گرایی‌های اعتقادی و ریشه‌ای در دو تفکر ارجاء و سکولار است. نویسنده در نهایت به این نتیجه رسیده است که دو تفکر ارجاء و سکولار در مبانی، ریشه‌ها، و پی‌آمدها اشتراکات قابل‌تأملی دارند. هر دو به کنار زدن دین و مفاهیم دینی از عرصه سیاسی تأکید دارند. با توجه به نوشتارهای پیشین، پژوهش حاضر، ضمن نگاه انتقادی بدان‌ها، در صدد است تا پارادوکس موجود در اندیشه و عمل مرجئه را در مواجهه با جریان حاکمیت اموی و دیگر گروه‌های سیاسی تبیین کند.

۳. مواجههٔ فرق مختلف مرجئه

مرجئه، هم‌چون دیگر فرقه‌های اسلامی، به گروه‌هایی چند تقسیم می‌شوند. از آن‌جاکه همهٔ گروه‌های آن در قبال حاکمیت موضع مشترکی نداشتند، معرفی آنان می‌تواند در تعیین هم‌سازی یا ناهم‌سازی این فرقه با بنی‌امیه یاری رساند. بنابراین، در همین ابتدا لازم است که دسته‌های مختلف این فرقه آشکار شود تا هم‌سازی یا ناهم‌سازی هر یک از آنان در برابر حاکمیت بنی‌امیه مشخص شود. شهرستانی مرجئه را به چهار گروه تقسیم کرده است که عبارت‌اند از: مرجئه خوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریه، و مرجئه خالصه (شهرستانی ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۲۵). با وجود این که ارجاء در ذرات خود با اصول عقاید خوارج و معتزله ناسازگار است، انتساب این فرقه به فرقه‌هایی چون خوارج یا معتزله، جبریه، و قدریه به این سبب است که بسیاری از رهبران آن‌ها، در عین اعتقاد به ارجاء، به برخی از اصول این فرق نیز معتقد بودند و به همین مناسبت به این نام منسوب شدند. به‌عنوان نمونه

«غیلان»، که یکی از رهبران مرجئه شناخته می‌شود، درعین اعتقاد به ارجاء به برخی از اصول قدریه، که درباب آزادی اراده انسان بود، معتقد بود و به همین دلیل مرجئه قدری شناخته شد.

همین امر درباره جهم، که از مرجئه جبری بود، نیز صادق است. در این میان ابوالحسن اشعری فرق مرجئه را به دوازده گروه تقسیم می‌کند که هر یک از آنان درباب ایمان نظر خاصی دارند (اشعری ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۹۷-۲۰۵). همین اختلاف نظر درباب ایمان بود که کسانی چون ملطی را نیز بر آن داشت که مرجئه را به یازده گروه تقسیم کند (ملطی ۱۴۱۲: ۱۰۵-۱۱۲). این تقسیم‌بندی بدین قرار است:

۱. گروهی که ایمان را شناخت خدا و پیامبرانش و همگی چیزهای می‌داند که از سوی او آمده است. جهم بن صفوان از این گروه است. وی معتقد است که هرگاه آدمی به معرفت خدا برسد و بعداً با زبان به انکار او پردازد، کافر نمی‌شود، زیرا که ایمان کاهش و افزونی نمی‌پذیرد؛ ۲. پیروان ابوالحسن صالحی که ایمان را منحصرأ شناخت خدا و کفر را جهل بدو می‌دانند. ایمان جز معرفت خدا و کفر جز جهل بدو نیست. اگر کسی گوید خدا سه‌گانه است کافر نیست، باین‌همه این سخن جز کافر بر زبان نراند و هرکس پیامبر را انکار کند مؤمن نیست، نه از آن جهت که این محال است، بلکه از آن‌روی که پیامبر گفت: هرکس به من نگردد به خدای نگروده است؛ ۳. سومین گروه پیروان یونس سمیری است که ایمان را معرفت خدا و عبادت به او می‌دانند و هرکه تمام این خصلت‌ها در آن فراهم شود، مؤمن است و هرگاه یکی از این خصلت‌ها نباشد کافر شود. باین‌همه، یونس چنین نگفته است؛ ۴. ثوبانیه، که پیروان ابی‌ثوبان مرجی‌اند که ایمان را اقرار به خدا و شناخت وی و پیغمبران او و چیزهایی می‌داند که در نزد خود شایسته است؛ ۵. غیلانیه، که پیروان غیلان‌اند و می‌پندارند که ایمان معرفت ثانوی است، به‌هم‌راه محبت و فروتنی و گواهی بدان‌چه از سوی خدا و رسولش آمده است، و معرفت نخستین از روی اضطرار است نه اختیار و نشانه ایمان نیست؛ ۶. غسانیه، که پیروان غسان مرجی‌اند که ایمان را اقرار به خدا می‌دانند، که آن چیزی است که بیفزاید و کاستی نگیرد. فرق این دسته با یونسیه آن است که اینان هر خصلتی از ایمان را برخی از ایمان می‌دانند؛ ۷. از فرقه‌های دیگر مرجئه، پیروان محمدبن شیب را بایستی نام برد که پندارند ایمان تصدیق خدا و معرفت به یگانگی اوست و نیز تصدیق به پیامبران است. آنان پندارند که مرتکب کبیره، در صورتی که از نمازگزاران باشد و خدا و رسول را تصدیق کند، ایمان خود را به کلی از دست نمی‌دهد و به‌سبب پاره‌ای ایمان

که در اوست مؤمن است و به سبب گناه کبیره فاسق است؛ ۸ دیگر پیروان ابوحنیفه‌اند که پندارند ایمان شناخت خدا، رسول، و شریعت اوست و خصلت واحدی است که زیادت و کاستی نپذیرد و مردم در ایمان‌های خود متفاوت نیستند؛ ۹. دهمین فرقه به تومنیه یا معاذیه مشهورند که می‌گویند ایمان چیزی است که آدمی را از کفر نگه دارد و مجموعه خصلت‌هایی است که ترک همگی یا یکی از آن‌ها موجب کفر می‌شود؛ ۱۰. مریسیه، که پیروان بشر مریسی و از مرجئان بغدادند که در فقه به رأی قاضی ابویوسف بود و گویند: ایمان تصدیق دل و زبان باهم است و در لغت هم بدین معنی آمده است، هر چند تصدیق نیاید ایمان نباشد؛ ۱۱. کرامیه، که پیروان محمدبن کرام‌اند و ایمان را اقرار و تصدیق با زبان می‌دانند و معرفت قلب یا هر چیز دیگری جز اقرار زبانی را شرط ایمان نمی‌دانند. آن‌ها منافقانی را که هم‌زمان با پیامبر (ص) بودند مؤمن می‌دانند (ملطی ۱۴۱۲: ۱۰۵-۱۱۲)، زیرا در نظر آن‌ها کفر تنها انکار خداوند با زبان است (شهرستانی ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۲۵؛ بغدادی ۱۴۰۸: ۱۹۱-۱۹۵). پرداختن به این گروه‌ها، از آن جهت که نشان‌دهنده اختلاف نظر فرق مرجئه درباره ایمان است و به تبع می‌تواند در موضع‌گیری آنان در قبال حاکمیت تأثیرگذار باشد، حائز اهمیت است.

درحقیقت، با بررسی نظرهای ایشان در باب ایمان است که می‌توان به سه جریان افراطی، تفریطی اعتدالی، و غلات در میان معتقدان به این جریان پی برد. به عنوان نمونه، در گروه افراطی یا به تعبیر دیگر گروه محافظه‌کار مرجئه می‌توان آن دسته از آنان را جای داد که ایمان را اعتقاد قلبی می‌دانند و در صورتی که شخص مرتکب کبائر شود و محرمات را انجام دهد، باز هم مؤمن کامل است یا گروهی که ایمان را فقط اقرار زبانی می‌دانند و هر چیز دیگری را، جز همین اقرار زبانی، از شرایط ایمان نمی‌دانند.

اصحاب محمدبن کرام سجستانی یا صالحیه را می‌توان از این گروه غلات به حساب آورد. البته، برخی پیروان جهم را نیز در زمره این گروه قرار می‌دهند. این اعتقاد در باب ایمان به راحتی می‌توانست باعث کاهش ارزش عمل و در نتیجه اباحه در جامعه شود. درحقیقت، اثرات سوء اندیشه مرجئه بیش‌تر از ناحیه همین اعتقاد و همین گروه از مرجئه است، اما در گروه معتدل و میانه‌روی مرجئه، که شخص مرتکب کبیره را نه کافر و نه مؤمن کامل بلکه فاسق می‌دانند، می‌توان اصحاب ابوحنیفه، غیلان، ثوبانیه، شمربه را جای داد.

ابن حزم در این خصوص می‌نویسد:

نزدیک‌ترین فرقه‌های مرجئه به اهل سنت پیروان مذهب ابوحنیفه هستند که معتقد می‌باشند ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی است و عمل از شرایع و فرایض است و دورترین آن‌ها اصحاب جهم بن صفوان و محمد بن کرام‌اند که می‌گویند ایمان فقط امر قلبی است (ابن حزم ۱۴۰۶: ج ۲، ۱۱).

گفتنی است که، در بخش بررسی اندیشه رهبران مرجئی، به‌خوبی آشکار خواهد شد اعتقاد این فرق و رهبران آنان درباره ایمان و دیگر اصول اعتقادی تا چه حد در موضع‌گیری آنان در قبال حاکمیت مؤثر بوده است. در ادامه این بحث، بایستی گفت که مقریزی نیز مرجئه را سه گونه دانسته است: «گروهی که میان اعتقاد به ارجاء و قدر جمع می‌کنند، که همان مرجئه قدریه هستند؛ مانند غیلان دمشقی و ابوشمر». دوم، گروهی که بین ارجاء و جبر جمع می‌کنند و مرجئه جبریه‌اند، مانند جهم بن صفوان. سوم گروهی که به ارجاء محض معتقدند و مرجئه خالصه‌اند. این گروه سوم، خود، به چهار فرقه یونسیه، غسانیه، ثوبانیه، و تومیه تقسیم می‌شود. وی هم‌چنین گفته است که «پس از حسن بن محمد بن حنفیه، مرجئه به چهار گروه مرجئه خوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریه، و مرجئه صالحیه تقسیم شدند» (مقریزی بی تا: ج ۲، ۳۵۰). بغدادی هم از سه گروه قدریه، جبریه، و خالصه یاد کرده است که گروه آخر به پنج فرقه تقسیم شده‌اند (بغدادی ۱۴۰۸: ۱۹۰). سعد بن عبدالله اشعری نیز از چهار فرقه مرجئه یاد کرده است.

۱. جهمیه: پیروان جهم بن صفوان که مرجئه خراسان و اهل غلو بوده‌اند؛ ۲. غیلانیه: اصحاب غیلان بن مروان که مرجئه شام‌اند؛ ۳. ماصریه: اصحاب عمرو بن قیس ماصر که مرجئه عراق‌اند، مانند ابوحنیفه؛ ۴. شکاکیه: مثل سفیان بن سعید ثوری، شریک بن عبدالله بن ابی لیلی، محمد بن ادريس شافعی، و مالک بن انس که خشویه نامیده شده‌اند (اشعری ۱۳۶۲: ۵-۶). نویختی نیز، همانند اشعری، از این چهار فرقه یاد می‌کند (نویختی ۱۳۶۱: ۱۴-۱۵).

در پایان بررسی فرقه مرجئه، بایستی بدین نکته توجه داشت که عملکرد سه گروه مرجئه خالص، مرجئه جبریه، و مرجئه قدریه در برابر حکومت اموی یکسان نبوده است. از میان این فرقه‌ها مرجئه خالص گروه هم‌سو و هم‌ساز با امویان محسوب می‌شوند، اما گروه مرجئه قدریه، به‌خصوص جبریه، از گروه‌های درگیر و ناسازگار با حکومت بودند. یکی از علل تفاوت رویکرد این سه گروه در برابر حاکمیت تفاوت رأی و نظر آنان با یک‌دیگر در باب ایمان بود که به دوگانگی‌های موجود در اندیشه مرجئه بازمی‌گردد، به‌گونه‌ای که هریک از آنان مصالح خود از آن بهره می‌بردند، در حالی که مرجئه ناب و خالص به تفکیک

عمل از ایمان و مؤخردانستن آن از ایمان معتقد بودند، تاحدی که ادای فرائض و عمل را جزو ایمان نمی‌دانستند و برای آن ارزش قائل نبودند. مرجئه جبریه درعین تفکیک عمل از ایمان برای عمل ارزش قائل شدند و از نتیجه اباحه این اندیشه جلوگیری کردند. هم‌چنین، آنان برخلاف مرجئه ناب، که داوری همه امور را به خداوند واگذار می‌کردند، بین امور آشکار و مشتبه تفاوت قائل شدند و تنها داوری امور مشکل را به خدا واگذار کردند و در برابر امور آشکاری، چون ستم فاحش، قد علم می‌کردند. نمونه‌هایی از حضور آنان برضد حکومت شاهد این مدعاست.

۴. تعارض در تفکر مرجئه

۱.۴ رویکرد سازش در اندیشه مرجئه

پدیده ارجاء، در آغاز پیدایش، پدیده‌ای صرفاً سیاسی بود، اما معتقدان به آنان به سرعت مسئله ایمان و کفر را مطرح کردند، زیرا از یکسو خوارج را مشاهده کردند که عمل را جزء جدانشدنی ایمان می‌دانستند و می‌گفتند: داشتن یکی از آن دو موجب بی‌نیازی از دیگران نمی‌شود و هر دو را باید توأم داشت و هم‌چنین آن‌ها در تفکیر علی (ع)، عثمان، اصحاب جمل، و حکمین با یکدیگر هم‌عقیده‌اند (ملطی ۱۴۱۲: ۴۷، ۵۰، ۵۳). از سوی دیگر، برخی از شیعیان را دیدند که صحابه پیامبر را به سبب بیعت نکردن با علی (ع) و همراهی نکردن با او تکفیر کردند.

از این رو، بسیاری از آنان بر این باور بودند که ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی به خدا و رسول او و عمل شخص جزء لازم ایمان او نیست. لذا، مؤمن مؤمن است، هر چند از تکالیف خود سر باززند یا مرتکب کبیره شود (میان محمد ۱۳۶۵: ۱۱۴). مرجئه معتقد بودند، به غیر از شرک، همه گناهان و حتی بدترینشان آمرزیده خواهد شد. هم‌چنین، عده‌ای از آنان بر این عقیده بودند که اگر کسی ایمان قلبی داشت، اما بی‌آن که تقیه کند، زبان به کفر گشود، حتی یهودی و نصارا از دنیا رفت، باز هم مؤمن است.

بنابراین، به لحاظ سیاسی، این فرقه در برابر آرای خوارج که خلفای اموی را غاصب می‌شمردند و خلیفه مرتکب گناه کبیره را از جرگه مسلمانان خارج می‌کردند و جهاد برضد هر فرمان‌روای کافر را لازم شمردند، اندیشه سهل‌انگاری داشتند و خلیفه گناه‌کار را واجب‌الطاعه می‌دانستند. یکی از پی‌آمدهای چنین اندیشه‌ای هواخواهی از امویان نژادپرست

بود که عملی شد. در واقع، اعتقاد خاص مرجئه درباره ایمان باعث شد تا خلیفه اموی، به‌صرف این‌که مرتکب اعمالی شده باشد که برخی از مسلمین آن را گناه می‌دانند، از عضویت در امت اسلامی محروم نشود، بلکه آنان مسلمانان حقیقی و اهل قبله‌اند و تردید پارسایان در حق آنان پایه و اساسی ندارد (گلدزیهر ۱۳۵۷: ج ۱، ۳۵۷).

برخی از آنان - مرجئه خالص - معتقد شدند که حکومت امویان به‌خواست خدا بوده و به همین جهت قانونی است، حتی اگر گناهی هم مرتکب شده باشند. به عقیده آنان، فقط باید با آن‌هایی مبارزه کرد که به‌سوی جماعت شمشیر می‌کشند. آنان با مهارت تمام می‌کوشیدند هم‌رنگ جماعت شوند. بنابراین، اگرچه تابع امویان نبودند، حکومت آنان را به رسمیت می‌شناختند و، در ضمن، حق انتقاد از برخی از اعمال ناحق را برای خود نگه می‌داشتند. از آن‌جاکه آنان معتقدند بودند فرد مرتکب گناه کبیره مسلمان است، پس باید از خلیفه گناه‌کار نیز اطاعت کرد، به هواداری از امویان برخاسته بودند (معروف حسنی ۱۳۷۱: ۱۷۵). با اظهار اطاعت این فرقه از امویان و این‌که آنان را مشروع و واجب‌الاطاعه دانستند، رهبران و بزرگان آنان از توجهات اولین خلفای اموی برخوردار شدند و در پایتخت آن‌ها، دمشق، در کنارشان قرار گرفتند. این درحالی بود که فرقه‌های دیگر خوارج و شیعه با انواع اذیت و آزارها روبه‌رو بودند.

مشروعیت امویان بر سه رکن عقیدتی گذاشته شده بود که حذف هر یک از آنان می‌توانست تزلزلی در بنای مشروعیتش ایجاد کند. اول ارجاء، دوم تفکیک عمل از ایمان، و سوم جبر. لذا، هر دو اصل ارجاء و تفکیک عمل از ایمان به‌نفع حاکمیت امویان بود. اصل ارجاء بدان دلیل به‌نفع حاکمیت امویان بود که هرگونه قضاوتی را درباره اعمال خلیفه و حکامش به روز قیامت موکول می‌کرد، چراکه آنان در تشخیص گناه‌کار خود را قاصر می‌دانستند و تفکیک عمل از ایمان بدان دلیل به‌نفع حاکمیت امویان بود که باعث می‌شد هرچه از خلیفه سر بزند، لطمه‌ای به مسلمانی او وارد نکند. بنابراین، خلیفه گناه‌کار هم واجب‌الاطاعه است. مرجئه با این اعتقادات بزرگ‌ترین خدمت را به امویان کردند. همین مسئله باعث شد که برخی اساساً آنان را فرقه‌ای اموی مذهب بدانند و اظهار کنند که مرجئه بنی‌امیه را تأیید می‌کرده‌اند (در این نظر به‌قدری افراط صورت گرفته است که برخی، چون احمد امین، مرجئه را دقیقاً اموی مسلک نشان می‌دهد و می‌نویسد:

آرای مرجئه در مؤمن دانستن همه طوایف و گسترش دایره مؤمنان، گرچه به‌طور غیرمستقیم، خدمت‌گذار سیاست بود، دست‌کم این اثر را داشت که معتقدان به آن را

بی‌تفاوت می‌کرد. نه ضد دولت و نه همراه آن، زیرا وقتی آن‌ها همه موافقان و مخالفان عثمان و یاران علی علیه‌السلام و معاویه را مؤمن معرفی کردند، نتیجه این بود که نگاهشان به معاویه و یارانش مانند نگاهشان به علی علیه‌السلام و یارانش خواهد بود و هم‌سازی و مسالمت با بنی‌امیه را درست تلقی خواهند کرد و خلفای اموی را مؤمنانی خواهند دانست که قیام برضد آن‌ها صحیح نخواهد بود. از این‌روست که در تاریخ نمی‌بینیم امویان با مرجئه درگیر شده باشد، درحالی‌که با خوارج و شیعه درگیر بودند، بلکه آن‌ها کسانی را که به ارجاء معروف بودند به‌کار گمارند، مانند یزیدبن مهلب که ثابت‌بن قطنه، شاعر مرجئی، را به‌کار گمارد. گرچه امویان برخی از مرجئه را آزار و اذیت کردند، اما این به‌دلیل عقیدهٔ ارجاء آنان نبودند، بلکه انگیزه‌های دیگری در کار بود؛ مثلاً حارث‌بن سریج را، که از رهبران مرجئه بود، نه به‌سبب ارجاء بلکه به‌علت خروج و با انگیزه‌های قبیله‌گی و دشمنی‌های شخصی به‌قتل رساندند (امین ۲۰۰۷: ج ۳، ۳۲۵).

از بررسی رویکرد سازش در اندیشهٔ مرجئه می‌توان چنین برداشت کرد که آنان با اندیشه‌های خویش فضای فکری جامعه را برای پذیرش حکومت امویان در برابر شیعیان فراهم ساخته بودند. آنان چون معتقد بودند کسانی هم که از امام فاسدی پیروی می‌کنند می‌توانند مسلمان صالحی باشند و هم‌چنین معین نمی‌کردند چه کسی استحقاق خلافت دارد، علی یا عثمان؟، زمینه را برای خلافت امویان فراهم کردند. حتی برای این‌که از تندروی و جنگ داخلی میان مسلمانان بکاهند، می‌گفتند مانعی ندارد که دو خلیفه هم‌زمان حکومت کنند (فیومی ۱۴۲۳: ۱۳۴).

باین‌که این اندیشه توانست تثبیت و دوام حکومت را به‌دنبال داشته باشد، پی‌آمدهای دیگری نیز به‌دنبال داشت که به رویارویی آنان با امویان منجر شد، چنان‌که در یک رسالهٔ مربوط به قرن اول هجری قمری، از سلیم‌بن ذکوان اباضی، مرجئه مخالفان سرسخت امویان توصیف شده‌اند. مایکل کوک این متن را از سال‌های آغاز دههٔ هشتاد هجری قمری می‌داند (Cook 1981: 47). این بدان معنی است که به‌گفتهٔ او مرجئه از آغاز انقلابی‌تر از آن بودند که عموماً تصور کرده‌اند. لحن کلی منابع بیش‌تر دلالت دارد بر آن‌که این رساله در هنگام شورش این‌اشعث در سال ۸۲ق تدوین شده است. به‌گفتهٔ سالم، از آن زمان در عراق اتحاد ضد اموی شکل گرفته بود که حتی رهبران مخالف جنگ هم امویان را حکامی شریر دانستند (ibid.: 27).

۲.۴ رویکرد مقابله در اندیشه مرجئه

۱.۲.۴ مواجهه مرجئه جبریه

براساس گزاره‌های تاریخی قابل قبول، شکل‌گیری ریشه تاریخی مباحث مربوط به جبر به اوایل نیمه دوم قرن اول هجری، هم‌زمان با به قدرت رسیدن خاندان بنی‌امیه و روی کار آمدن معاویه، مربوط می‌شود. درحقیقت، اوضاع و احوال سیاسی و شرایط اجتماعی آن روزگار طرح چنین مباحثی را اقتضا می‌کرد. اعتقاد بر این است که معاویه نخستین کسی بود که عقیده جبر را مطرح کرد. رساله‌ای نیز از حسن بصری در دست است که در آن جبریه اهل بصره را مخاطب قرار داده است (ابن مرتضی ۱۹۶۰: ۱۲).

بنابراین، در قرن اول هجری، در عراق و شام گروه‌هایی با اعتقاد به نظریه جبر یافت می‌شده‌اند. از جمله این گروه‌ها مرجئه جبریه‌اند که در کتب فرق و مذاهب به‌عنوان نخستین جبریه شناخته شده‌اند. درحقیقت، ارجائی که این گروه به آن معتقد بودند، متفاوت بود با نوع ارجائی که مرجئه محض از آن بهره می‌بردند. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که گروهی درگیر و ناسازگار با امویان را تشکیل می‌دادند، زیرا در نزد آنان ایمان همان تصدیق به قلب و اقرار به زبان بود. آن‌ها، درعین اعتقاد به تفکیک عمل از ایمان، برای اعمال ارزش قائل‌اند. این درحالی است که مرجئه محض عمل را پس از ایمان قرار می‌دهند و برای اعمال ارزشی قائل نیستند. لذا، اندیشه آنان در هم‌سازی با بنی‌امیه بود. مرجئه جبریه برای اعمال ارزش قائل بودند و اعتقاد داشتند که انسان در برابر خوب یا بد اعمال خود پاداش می‌گیرد یا کیفر می‌بیند. با همین اعتقاد است که برای خود حق انتقاد از حکومت را قائل شدند و در ناهم‌سازی با حکومت قرار گرفتند. شاهد این ادعا شعری از ثابت قطنه ازدی، شاعر مرجئی، است (اصفهانی بی تا: ۲۶۹-۲۷۰).

ثابت قطنه ازدی، که از افراد مرجئه جبریه شناخته می‌شود، در ابیاتی که به جزا اشاره کرده است؛ این‌که مؤمن در برابر کردارش به حساب کشیده خواهد شد و بابت عمل خیرش پاداش خواهد گرفت. همچنین، اشاره می‌کند در برابر کسانی که به ستم رفتار کنند یا به بی‌راهه بروند، موضع‌گیری می‌شود. آنان برخلاف مرجئه ناب، که امور مشکل و آشکار را از یک‌دیگر جدا نمی‌کردند و میان آنان تفاوتی قائل نمی‌شدند و قضاوت درباره آنان را به خدا و روز داری موکول می‌کردند، از اظهار نظر در مورد مسائل مشتبه خودداری می‌کردند و در مورد آنان به ارجاء قائل می‌شدند، لیکن نظر خود را درباره امور آشکار، هم‌چون ستم فاحش، به صراحت و به قطع و یقین بیان می‌کردند.

همان‌گونه‌که در شعر ثابت آمده است، آنان چنین باور داشتند که مرتکب گناهان کبیره کافر نیست و در آتش جاودان نخواهد بود، بلکه به‌قدر گنااهش کیفر خواهد دید و سپس به بهشت می‌رود. ثابت قطنه خوارج را تخطئه می‌کند، زیرا آن‌ها مرتکبان گناه کبیره را تکفیر می‌کردند و علی (ع) و عثمان را به کفر نسبت می‌دادند. به عقیده او، علی (ع) و عثمان از مؤمنانی بودند که هرگز چیزی را با خدا شریک نکردند. او تصریح می‌کند که امر این دو بر او پوشیده و پنهان است و از همین رو آن را به روز رستاخیر موکول می‌کند تا خدا آن دو را براساس اعمالشان محاسبه کند و هرآن‌چه می‌خواهد برایشان حکم کند (اصفهانی بی تا: ج ۱۴، ۲۶۹-۲۷۰).

براساس آن‌چه بحث شد، مشخص می‌شود که مرجئه جبریه فرقه‌ای مذهبی - سیاسی بودند که، همانند مرجئه خالص، به اصل ارجاء و تفکیک عمل از ایمان معتقد بودند، لیکن تفاوت برداشت آن دو از اصول عقاید باعث تفاوت عملکرد آنان شد. لذا، برعکس مرجئه محض، که با امویان سازش داشتند و دربرابر عملکرد آنان سکوت اختیار کردند، آنان دربرابر سیاست‌های امویان سکوت نکردند و به دادگری در حکومت، پیروی از کتاب و سنت و پیشوایان هدایت، و به‌کارگرفتن مسلمانان شایسته دعوت کردند و با چنین اندیشه‌ای در قیام‌های عصر اموی شرکت کردند.

۲.۲.۴ مواجهه مرجئه خالصه

حکومت اموی مبانی مشروعیتش را بر سه رکن عقیدتی گذاشته بود که حذف هر یک از آنان می‌توانست تزلزلی در بنای مشروعیتش ایجاد کند. اول ارجاء، دوم تفکیک عمل از ایمان، و سوم جبر. تنها جریان فکری جامعه اسلامی که هم‌زمان از این سه نظریه دفاع می‌کرد مرجئه خالص یا خالصه بود. بنابراین، می‌توان گفت که امویان تنها مرجئه خالص را حمایت می‌کردند و متقابلاً اندیشه آنان نیز در حمایت از امویان بود. این درحالی است که مرجئه جبری و حتی قدری نقشی کاملاً برعکس را ایفا کردند. به‌عنوان نمونه، از افراد این گروه می‌توان جعدبن درهم را نام برد که به قیام یزیدبن مهلب پیوست (ابن کثیر ۱۴۱۵: ج ۹، ۱۸۶).

وی اشعاری در مذمت قبایل یاری‌کننده امویان سروده است (طبری ۱۹۶۴: ج ۶، ۵۹۱) که نشان‌دهنده مخالفت وی با امویان است. وی، در زمان هشام‌بن عبدالملک، به‌دست خالدبن عبدالله قسری به‌قتل رسید (ابن اثیر ۱۳۸۵: ج ۵، ۴۲۵). سعیدبن جبیر کوفی نیز یکی

از رهبران مرجئه جبریه بود. وی قاری قرآن و مفسر مشهوری بود که در حلقه درس ابن عباس حاضر می‌شد و، به اتفاق منابع معتبر شیعی، از اصحاب امام سجاد (ع) بوده است (امین ۲۰۰۷: ج ۷، ۲۳۴). وی در سال ۸۱ق، به همراه عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، علیه حجاج بن یوسف ثقفی خروج کرد (طبری ۱۹۶۴: ج ۶، ۴۸۷). آن‌چنان‌که از سخنان او در این قیام برمی‌آید، به شدت ضداموی بوده است، به طوری که بنی‌امیه را به خروج از دین متهم کرده است. ابن سعد می‌گوید:

سعید بن جبیر در روز دیر الجماجم خطاب به جنگ‌جویان می‌گفت: با آنان - بنی‌امیه - به سبب خودکامگی در حکومت، خروج از دین، ستم بر بندگان خدا، و پای‌مال‌کردن نماز، و خوارکردن مسلمانان بجنگید. او پس از شکست شورش دیر الجماجم به مکه رفت (ابن سعد ۱۴۰۵: ج ۶، ۲۶۵).

او مدت‌ها پس از سرکوبی قیام ابن اشعث در سال ۹۴ق، به دستور حجاج، دست‌گیر شد و به قتل رسید. طبری داستان کشته‌شدن سعید را چنین نقل می‌کند:

حجاج به ولید نوشت: منافقان و اختلاف‌کنندگان از آن به مکه پناه برده‌اند. اگر امیر صلاح ببیند، مرا درباره آن‌ها اجازه دهد. ولید به خالد بن عبدالله قسری دستور دست‌گیری آنان را صادر کرد. وی نزد حجاج فرستاده شد و حجاج او را گردن زد (طبری ۱۹۶۴: ج ۶، ۴۸۸).

جریان محاکمه سعید بن جبیر در برابر حجاج نشان می‌دهد که علت صدور فرمان اعدام او به دستور حجاج به رسمیت‌نشناختن حکومت وی و نقض بیعت با بنی‌امیه بوده است. یکی دیگر از رهبران مرجئه جبریه ابورویه بود که در قیام یزید بن مهلب از دی شرکت کرد. وی رهبر گروهی از مرجئه در این قیام بود که برای خود پیروانی داشت. آن‌ها شعارشان عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر بود (ابن اثیر ۱۳۸۵: ج ۵، ۸۰). وی در همین جنگ کشته شد (همان: ۸۴). دیگری ثابت قطنه از دی خراسانی بود (اصفهانی بی‌تا: ج ۱۴، ۲۶۹). او یزید بن مهلب را به شورش علیه یزید بن الملک، نبرد با او، و خلع وی تشویق کرد. لذا، زمانی که یزید بن مهلب بر ضد بنی‌امیه شورید، ثابت نیز در کنارش بود. در ضمن در اشعاری که در زمان جنگ سرود، در اشاره به خلیفه گفت: «انا لضرابون فی حمس الوغی رأس المتوج ان اراد صدورا»، ما در بجهت جنگ سر کسی را که تاج بر آن است و نخواهد در برابر ما بایستد با شمشیر خواهیم زد (همان: ۲۷۸). هم‌چنین، علیه الشرس بن عبدالله سلمی، کارگزار

هشام‌بن عبدالملک در خراسان، سر به شورش برداشت، زیرا اشرس به مسلمانان غیرعرب وعده داده بود که از آنان جزیه نمی‌گیرد، اما به وعده خویش عمل نکرد (ابن‌اثیر ۱۳۸۵: ج ۵، ۱۴۸). وی در سال ۱۱۰ق در جنگ با ترک‌ها کشته شد. از دیگر رهبران مرجئه جبریه حارث‌بن سریج تمیمی و دبیر و قاضی او، جهم‌بن صفوان، بود که در خراسان در مخالفت با بنی‌امیه خروج کردند.

۳.۲.۴ مواجهه مرجئه قدریه

مرجئه قدریه از گروه‌های مرجئه‌ای بودند که، در نیمه دوم قرن اول قمری و هم‌زمان با شکل‌گیری اندیشه قدر، در سرزمین شام و عراق به‌وجود آمدند. بنابراین، این گروه درکنار اعتقاد به ارجاء اعتقاد دیگری را نیز پذیرفتند و آن نفی تقدیر الهی در افعال انسان بود. مرجئه قدریه، هم‌چون مرجئه جبریه، سیاست‌مدارانی سرکش و انقلابی بودند و مردم را به شورش علیه امویان فرا می‌خواندند (ابن‌اثیر ۱۳۸۵: ج ۵، ۱۵۴). آنان ایمان را معرفت اکتسابی به خداوند و انسان را موجودی مختار و صاحب اراده می‌دانند. همین اعتقاد باعث شد که آنان خلفای اموی را در ردیف سایر مسلمانان قرار دهند. عملکرد آنان نشان می‌دهد که، هم‌چون مرجئه جبریه و برخلاف مرجئه ناب، برای اعمال ارزش قائل‌اند؛ بدین شکل که معتقد شدند انسان باید دربرابر اعمال خوب پاداش بگیرد و دربرابر اعمال بد کیفر ببیند. این اندیشه موجب خشم خلفای اموی شد، زیرا اکثر آنان معتقد بودند خلیفه هرگز محاسبه نخواهد شد. درحقیقت، مصالح سیاسی امویان ایجاب می‌کرد که از اندیشه‌هایی جز جبر و انکار محاسبه دفاع نکنند. در این زمینه، مدائنی مثالی آورده است و می‌گوید: «روزی معاویه گفت: خداوند خلفا را به بهترین امور گرامی داشته است، آنان را از آتش دوزخ نجات داده، بهشت را بر آنان واجب کرده، و اهل شام را یاران ایشان قرار داده است» (عطوان ۱۳۷۱: ۵۸). در جایی دیگر می‌گوید که پس از آن‌که هشام به‌خلافت رسید، خطبه‌ای خواند و در آن گفت: سپاس خداوندی را که به‌سبب این قیام مرا از آتش دوزخ نجات داد. به آن‌ها، علاوه‌بر مسائل مذهبی، در مسائل سیاسی چون مسئله خلافت و شرایط خلیفه نیز به بحث پرداختند. درحقیقت، موضوع خلافت مهم‌ترین موضوع سیاسی‌ای بود که آن‌ها مطرح کردند.

مرجئه قدریه، برخلاف خالصه، ادعای انحصار خلافت به عرب و قریش را رد می‌کردند و دخالت اصل جبر را در موضوع خلافت نادرست می‌دانستند (شهرستانی ۱۳۶۹: ۱۲۶)؛

اصلی که امویان پایه‌های مشروعیت خود را بر آن بنیان نهاده بودند و با توسل به آن خلافت خود را از جانب خداوند و به قضای الهی قلمداد می‌کردند. آنان اظهار داشتند که خداوند هرگز کسی را به زمام‌داری مسلمانان منصوب نمی‌کند، بلکه مسئله انتخاب خلیفه بایستی به شورا واگذار شود و از طریق اجماع امامتش به اثبات برسد. در این شورا، بایستی سزاوارترین فرد بدون در نظر گرفتن نژاد انتخاب شود. خلیفه منتخب باید بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر رفتار کند و در صورت ارتکاب ظلم و ستم مستوجب خلع می‌شود (عطوان ۱۳۷۱: ۸۷).

مسئله دیگری که مرجئه قدریه را رودر روی بنی‌امیه قرار داد اعتقاد آنان به برابری عرب و موالی بود. آنان معتقد بودند که همه مسلمانان امت واحدی‌اند که از حقوق و وظایف یکسانی برخوردارند. رنگ و نژاد موجب هیچ‌گونه امتیازی نیست و ملاک امتیاز و برتری تنها تقوا و عمل است. مرجئه قدریه و رهبران آنان، که مهم‌ترین آن‌ها معبد جهنی و غیلان دمشقی بودند، با نظر تبعیض‌آمیز امویان به شدت مخالفت کردند (مسعودی ۱۳۶۵: ج ۳، ۱۴۵) و همه مسلمانان را در بهره‌مندی از اموال و دارایی‌ها برابر و یکسان دانستند. از مجموع آنچه گفتیم، مشخص شد مرجئه قدریه از گروه‌های مخالف بنی‌امیه بودند که به هر طریق ممکن علیه آنان کوشش می‌کردند. لذا، به محض به دست آوردن فرصت مناسب همراه دیگر شورشیان علیه امویان می‌شوریدند. برای نمونه، معبد جهنی را می‌توان نام برد که همراه ابن‌اشعث خروج کرد. وی پس از شکست این قیام دست‌گیر و به فرمان حجاج با تحمل شکنجه‌های بسیار به قتل رسید (ابن‌کثیر ۱۴۱۵: ج ۹، ۳۴).

غیلان دمشقی را نیز می‌توان نمونه‌ای دیگر از مرجئه قدری دانست. وی مدتی معتمد عمر بن عبدالعزیز بود و از جانب وی رد مظالم می‌کرد (زرکلی ۱۹۸۶: ج ۷، ۲۴۶)، اما از زمانی که در برابر هشام سر به نافرمانی برداشت و حق مطلق خلافت را از او سلب کرد، از صدور فرمان اعدام او ابایی نکرد و او و دوستش، صالح بن سوید، را به طرز فجیعی کشت (ابن مرتضی ۱۹۶۰: ۲۶).

این‌گونه به نظر می‌آید که عملکرد دوگانه مرجئه در تاریخ و به تبع آن داوری دوسویه درباره آن‌ها به ماهیت دوپهلوی کلمه «ارجاء» و تعریف خاص آنان از «ایمان» بازمی‌گردد. بدین سبب، اصطلاح مرجئه گاهی برای طیف‌های متفاوت و حتی متعارضی از فرقه‌های اسلامی، هم‌چون خوارج و شیعه، نیز به کار رفته است که این مسئله محققان را دچار تشکیک و تردید می‌کند.

حتی خوارج، که از مخالفان سرسخت مرجیان‌اند، همواره به هرکس که عقیده‌ای جز باورهای آنان داشت نسبت مرجئه می‌دادند. گروه‌های دیگر اسلامی نیز با حساسیتی که نسبت به فرقه مرجئه داشتند گاهی چنین کرده‌اند (ابن جوزی ۱۳۶۸: ۱۷). چه بسا، علت این امر را باید در نقطه اشتراک تمامی این تفکرات منسوب به مرجئه که در واقع همان تعریف از «ایمان» و کاربرد مفهوم «ارجاء» است جست‌وجو کرد.

در نهایت، مرجئه قربانی تضادها و اختلافات فکری فرقه‌ای متعدد خویش شدند و منشعب شدند. برخی، به دلیل مبارزات سیاسی مرجئه، احتمال داده‌اند که مرجئه روحیه سازش‌کارانه نداشته‌اند، بلکه از آغاز نیز، که برای گریز از بحث‌های مذهبی-سیاسی درباره علی و عثمان اعتقاد به ارجاء را مطرح کردند، قصدی برای جداکردن مسیر خود از سیاست نداشته‌اند و این نظریه را از روی تسامح در دین‌داری مطرح نکرده‌اند، بلکه تنها برای آن‌که همگان را در یک اقدام مشترک علیه بنی‌امیه تحریک کنند، خواستار طرح چنین بحث‌هایی بوده‌اند. امویان بیش‌ترین سود را از این اندیشه بردند و به‌عنوان مسلمانانی کامل‌الایمان به سلطه خویش همراه با ظلم و ستم ادامه دادند. هرچند افرادی هم‌چون حسن بن محمدبن حنفیه از طرح اندیشه ارجاء انگیزه‌هایی مانند جلوگیری از سب جدش علی (ع) و پرهیز از تفرقه در میان مسلمانان داشت، اندیشه او ناخواسته مؤید سلطه امویان شد. گرچه برخی از سران این فرقه در سال‌های پایانی حکومت امویان با آن‌ها به نزاع و چالش برخاستند، در مجموع باورهای سیاسی و کلامی آن‌ها درگیر شدن با آن‌ها را منع می‌کرد و قدرت آنان را مشروع می‌دانست.

۵. نتیجه‌گیری

تعارض‌های موجود در تفکر مرجئه امری است که محققان در نوشته‌های قبلی چندان بدان توجه نکرده بودند و مرجئه را جریانی مشروعیت‌ساز در خدمت امویان معرفی کرده بودند. درحقیقت، این اندیشه، چه در بحث «ارجاء» به همان معنای اولیه، که تأخیر قضاوت درباره علی (ع) و عثمان بود، و چه در بحث تأخیر عمل از ایمان که بعدها رکن رکن تفکر مرجئی شد، توانست دو رویکرد متفاوت از خود در تاریخ برجای بگذارد؛ بدین شکل که طرح اندیشه ارجاء توسط اولین بانیان مرجئه، که به معنای تأخیر قضاوت درباره علی (ع) بود، توانست باعث مقابله پاره‌ای از آنان با حکومت شود. در واقع، یکی از موضوعاتی که

مرجئه را در مخالفت با حکومت امویان و به‌خصوص حجاج سرسخت کرد، دشمنی ویژه ایشان با علی (ع) و خصوصاً سب و لعن وی بود که با دیدگاه رسمی مرجئه درباره علی (ع) و عثمان در تضاد بود. این مسئله در مورد رویکرد دیگر مرجئه، یعنی جدایی ایمان از عمل، نیز صدق می‌کند. با این‌که این تفکر زمینه‌ساز مشروعیت امویان شد، نتیجه دیگری نیز در برداشت. در واقع، همان‌گونه که سردمداران از طریق این اندیشه خود را از انتقاد خلق مصون می‌دانستند، مردم نیز با بهره‌گیری از آن تجسس حکام در امور خود را مردود می‌دانستند و آن را اعلام می‌داشتند. این تفکر به‌خصوص در مورد نومسلمانان صادق است. آنان به‌گواهی این عقیده همان حربه‌ای را به‌کار می‌گرفتند که بنی‌امیه برای توجیه فساد حاکمیت خود به‌کار می‌بردند.

در حقیقت، شکل‌گیری گروه‌های مختلف مرجئه اعم از افراطی، محافظه‌کار، و معتدل در همین دوگانگی‌های موجود در اندیشه مرجئه نهفته است. برداشت‌های متفاوتی که هر یک از این گروه‌ها درباره اصول عقاید مرجئه اعم از ارجاء، تفکیک عمل از ایمان، تعریف ایمان، میزان ارزش‌گذاری عمل، مفهوم مرتکب کبیره، و... دارند، ناشی از تعارض‌های موجود در این تفکر بود. به‌طبیع، این برداشت‌های متفاوت عملکردهای متفاوتی را نیز در پی داشت؛ به‌گونه‌ای که برخی، چون مرجئه خالص، گروهی هم‌سو با امویان را تشکیل می‌دهند و برخی نیز، چون مرجئه جبری و قدری، به‌مقابله با حکومت می‌پردازند. حضور بسیاری از آنان در قیام‌های عصر اموی و قتل بسیاری از آنان به‌دست حکومت شاهدهی بر این ادعاست.

پی‌نوشت

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری *بازتاب تفکرات مرجئه‌گری در دوران خلافت امویان* است.

کتاب‌نامه

- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۷۳)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان
ابن‌ابی‌الحدید (بی‌تا)، *شرح نهج‌البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: دار احیاء الکتب العربیه.
ابن‌اثیر (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار الصار.
ابن‌اثیر (۱۴۰۹ق)، *اسد الغابه فی معرفة الصحابه*، بیروت: دار الفکر.
ابن‌جوزی، ابوالفرج (۱۳۶۸)، *تلبیس ابلیس*، ترجمه علی‌رضا ذکاتوی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

امویان در بستر مشروعیت‌دهی مرجئه (شعبانعلی بیدکی و دیگران) ۴۵

- ابن حزم، محمد بن علی (۱۴۰۶ق)، *الفصل فی الملل و الاھوا و النحل*، بیروت: دار المعرفه.
- ابن سعد، محمد (۱۴۰۵ق)، *الطبقات الکبری*، بیروت: دار بیروت.
- ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۱۵ق)، *البدایہ النہایہ*، بیروت: دار الکتب العلمیہ.
- ابن مرتضی، احمد بن یحیی (۱۹۶۰)، *طبقات معتزله*، بیروت: فرانتز اشتاینز.
- اشعری، سعد بن عبدالله (۱۳۶۱)، *المقالات و الفرق*، تصحیح محمد جواد مشکور، تهران: علمی و فرهنگی.
- اشعری، علی بن اسماعیل (۱۳۶۲)، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه محسن مؤیدی، تهران: امیرکبیر.
- اصفہانی، ابوالفرج (بی تا)، *الاعانی*، تحقیق عدہ من الفضلاء، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- امین، احمد (۲۰۰۷)، *ضحی الاسلام*، بیروت: دار الکتب العلمیہ.
- بغدادی، عبدالقاهر طاهر بن محمد (۱۴۰۸ق)، *الفرق بین الفرق*، تحقیق لحنہ احیاء التراث العربی، بیروت: دار الافاق الجدیدہ.
- حمیری، نشوان (۱۹۸۵)، *الحوار العین*، تحقیق کمال مصطفی، بیروت: دار آرال.
- رضازاده لنگرودی، رضا (۱۳۶۳)، *برخورد اندیشه‌های سیاسی در اسلام: پژوهشی درباره مرجئه*، بی‌جا: کتاب توس.
- زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۶)، *الاعلام*، بیروت: دار العلم الملایین.
- شریف، میان محمد (۱۳۷۰)، *تاریخ فلسفہ در اسلام*، ترجمه نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شهرستانی، ابو الفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۹)، *الملل و النحل*، تخریج محمد فتح‌الله بدران، قم: منشورات الرضی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۴)، *تاریخ طبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث.
- عطوان، حسین (۱۳۷۱)، *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- عطوان، حسین (۱۳۸۰)، *مرجئه و جهمیہ در خراسان عصر اموی*، ترجمه حمیدرضا آژیر، مشهد: آستان قدس رضوی.
- عقیلی، ابوجعفر محمد (۱۴۱۸)، *الضعفاء الکبیر*، بیروت: دار الکتب العلمیہ.
- فیومی، محمد ابراهیم (۱۴۲۳)، *الخوارج و المرجئه*، قاهره: دار الفکر العربی.
- قادری، حاتم (۱۳۸۷)، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران: سمت.
- مشکور، محمد جواد (۱۳۷۵)، *فرهنگ فرق اسلامی*، مشهد: آستان قدس رضوی.

۴۶ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۱۲، اسفند ۱۴۰۰

معروف حسینی، هاشم (۱۳۷۱)، جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام، ترجمه محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

مقریزی، احمد بن علی (بی‌تا)، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط والآثار، بغداد: مکتب المثنی.

ملطی، عبدالرحمن (۱۴۱۲ق)، التنبيه و الرد علی الاهواء و البدع، قاهره: مکتبه المدبولی.

نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی (۱۳۷۵)، فرق شیعه، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران: علمی و فرهنگی.

همدانی، قاضی عبدالجبار (۱۹۷۴)، فصل الاعتزال و طبقات المعتزله، تونس: الدار التونسیه للنشر.

Cook, M. (1981), *Early Muslim Dogma*, Cambridge University Press.

MacDonald, D. B. (1985), *The Development of Muslim Theology Jurisprudence and Constitutional Theology*, London.